

مسئله تعلیم ، سهم سازد . شاگرد مانند ابزاری بی جان و جامد نیست که معلم — هرطور که بخواهد — آنرا بگرداند آنچنانکه برخی می پندارند . چون آنان شاگرد را به مشتی گل تشبیه کرده که در دست کوزه گر قرار دارد ، یابه نهالی در دست باغبان همانند ساخته اند ، و یا عقل شاگرد را به ظرفی تشبیه نموده اند که معلم آنرا از سرچشمه معارف ، آکنده میسازد و یا به لوحی سفید که معلم هر روز صورتهائی از میراث فرهنگی واجتماعی را بر آن نقش می کند .

شاگرد از نظر ضوابط تربیت اسلامی ، و از دیدگاه قوانین تعلیم و تربیت جدید ، پدیده ای زنده و فعال و پرجنبش می باشد که رشد و تربیت او — بطوری که بتواند ، خود ، روی پای خود بایستد — میسر نیست مگر آنکه میان او و میان قوای محیط پیرامون او فعل و انفعال مستقیم و استواری برقرار گردد .

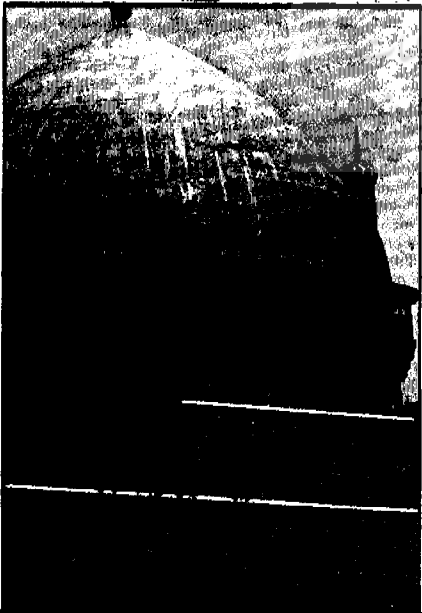


لزوم همسنگی معلم با شاگرد ، در اجرای وظیفه تعلیم :

برخی تصور می کنند که انجام وظیفه تعلیم ، صرفاً به جنبش و تحرک معلم منکی است ولی اشتباه در اینجا است که معلم تصور کند حزشخص وی عامل دیگری در پیشبرد وظیفه تعلیم سهم نیست ، یا آنکه صرفاً در امر تربیت و تعلیم ، به وسائل مدرسهای از قبیل : تدریس و تکالیف و اجرای برنامه های مدرسهای اکتفا نماید . مسلماً عامل یا عوامل دیگری همگام با تحرک معلم در پیشروی او فراسوی هدف تعلیم و تربیت ، موثر و سهم می باشد .

معلم — هر چند که ماهر و کار آمد باشد — نمی تواند به هدف خود در تعلیم دست یابد مگر آنکه عملاً شاگرد با او تشریک مساعی کند و او را در

سید محمد باقر حجتی



را باید در عدم رغبت او به فراگیری علم جستجو کرد. لذا باید قبل از هر چیز شاگرد را در آموزش علم سوق داده، و رغبتی در او ایجاد کرد، تا در وصول به سرچشمه آن، احساس عطش و تشنگی نماید.

شهید ثانی (م. ۹۶۵ ه. ق.) در قرن دهم روی این نظریه پافشاری نموده و مینویسد: "باید شاگردان را به علم و دانش ترغیب نموده (و از ارائه الگوهای سازنده و اهتمام بر انگیز، به آنها دریغ نکرد (باین معنی): که فضائل علم و علما را یاد کند و با آنها گوشزد نماید که علما ورثه انبیاهستند و از مقامی بس ارجمند برخوردارند، که آن مقام مورد رشک انبیا و شهدا می باشد. و از این قبیل الگوها و نمودارهای همت آفرین آنچه از آیات و اخبار و آثار و اشعار و امثالی که در این زمینه وجود دارد برای آنها بازگو کند، در دلیل های خطابه ای و امارات و الگوهای شعری، انگیزش عظیمی برای نفوس انسانی وجود دارد (۱) که بصورت مدل های جالبی در نظر شاگردان جلوه نموده، و سعی آنها را به پیروی از آنها بسر می انگیزد و در هر حال برای ایجاد تمایل به علم باید از عواملی استفاده کرد که علم با درون روح شاگرد، پیوندی برقرار سازد:

فی المثل اگر معلم بخواهد شاگرد را به نوشتن انشا تشویق کند باید در انتخاب موضوع دقت نماید، بدون تردید بهترین موضوعات انشاء موضوعی است که تمایل شاگرد را به نوشتن برانگیزد. اگر نسبت به موضوعی که به نوشتن آن آغاز می نماید احساس تمایل نکند می تواند با سهولت و وضوح از آن تعبیر نماید. برهیچیک از معلمان ماهر، مخفی نیست که شاگرد ممکن نیست بهر امری و موضوعی تمایل پیدا کند مگر آنگاه که وی در اعطاق دلش احساس نماید که

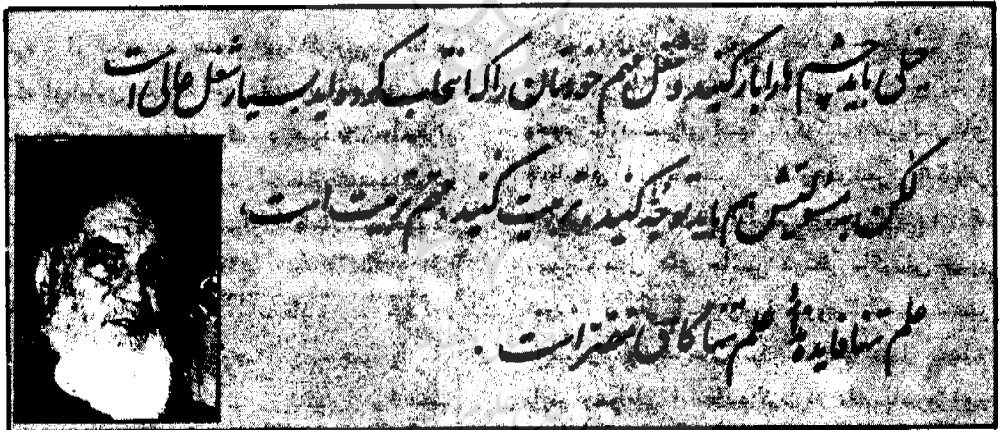
بهترین بیان رسا برای ارائه این حقیقت - آراء بیگانگان - سخنی است که توماس اکوینی در قرن سیزدهم اظهار داشته است: وی حرفه و فن تعلیم را به پیشه پزشکی تشبیه کرده که مضمون سخنانش چنین است: "طیب نمیتواند جسم بیمار را درمان کند، بلکه اویار و یاوری است برای بیمار که بیمار را به وسیله خود او در درمان بیماریش، یاری میدهد.

در خود جسم، قابلیت طبیعی وجود دارد که بر حفظ توازن بهداشتی انسان مدد می کند، نهایت چیزی که پزشک بدان دست می یازد این است که قابلیت مذکور را بر آداء وظیفه خود برانگیزد. باید گفت معلم نیز چنین وضعی را دارد، او نمیتواند علم را در شاگرد غرس نماید بلکه او یاری می دهد که علم را با نیروی خود بیاموزد، آن وظیفه ای که در عهده معلم قرار گرفته، تحریک شاگرد بر تعلم و تمهید اسباب و عوامل لازم، برای ابراز قابلیت موجود در او است".

از این نظریه چنین استفاده می شود که: وظیفه مهم مربی در درجه اول توجیه و ارشاد می باشد نه تلقین معلومات، یعنی در حقیقت وظیفه واجب معلم قبل از هر چیز این است که در دل شاگرد، رغبت و تمایل به فرا گرفتن علم را برانگیزد، آنگاه که این رغبت و تمایل در او جایگزین وراسخ گشت، قهرا" به تعلیم روی آورده و با شوق و لذت، در پی علم آموزی، گامهای سریعی برمیدارد. گاهی شاگرد در محیطی آکنده از روح علمی قرار دارد که همه گونه وسائل و عوامل تعلیم و تربیت از هر سو او احاطه کرده است. ولی این فضای علمی و فرهنگی احیاناً "تأثیر بی درجیات مدرسه ای او ندارد و از مدرسه بهره ای عائد او نمیکرد. علت

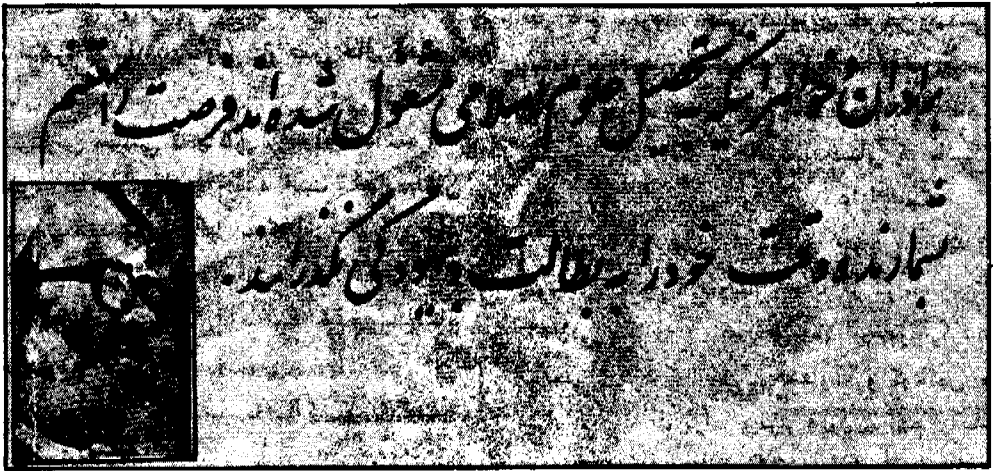
منشا تفکر، صرفاً " وجود مشکلات و یا احساس به وجود آنها نیست، بلکه تمایل شدید در حل مشکلات، انگیزه وریشه تفکر است. برای تحریک این حالت و برانگیختن تفکر، شرایط اساسی وجود دارد، از جمله باید مشکلی که در برابر آن قرار می‌گیرند مشکل حقیقی باشد که از صمیم و متن زندگانی آنها استخراج و انتزاع گردد و برپیش شخصی آنها متکی باشد. اما مشکلاتی که ساخته و پرداخته ذهن معلم است و به عنوان تکلیف، در برابر شاگردان عرض‌اندام می‌کند، و هیچگونه ارتباطی با احتیاجات درونی و تمایلات آنها نداشته باشد، هرگز نمیتواند

موضوع مورد تکلیف وی، دارای اهمیت زیادی است و بامتن زندگانی او پیوندی دارد. در اینوقت او می‌تواند از شعور و افکار خود به‌تر و واضحتر، تعبیر کند. بهتر است معلم تفاوت‌های فردی را که میان شاگردان وجود دارد در مدنظر گرفته و انتظار نداشته باشد که همه آنها درباره موضوع واحدی دارای حس تمایل باشند. آنچه مناسب بنظر میرسد آنست که موضوعهای متعدد و متفاوتی طرح کند، و اختیار هر موضوعی را به خود آنها واگذارد. و آنان نیز بر حسب شدت ارتباط زندگانشان با برخی از آنها موضوعی را انتخاب کنند.



ب عنوان عاملی با کفایت و انگیزه‌ای اهتمام برانگیز برای تفکر و توانائی اندیشه آنها باشد. اگر شاگرد، چنین تکلیفی را برگزار می‌کند، بخاطر ترس از کيفر و جریمه‌است، و با بخاطر علاقه او به یاداش ساختگی است که او را به انجام وظیفه مجبور ساخته‌است. و در این صورت، قهراً" شاگرد از درون خود در انجام تکلیف، الهام نمی‌گیرد و بهر صورت نمیتواند اینگونه مشوق و مُنبه‌خارجی و ساختگی، به رشد توان او در تفکر صحیح مدد نماید.

و بالاخره معلم برای پیشبرد هدف تعلیم باید میان وظیفه خود و درون شاگرد ارتباط و همبستگی استواری بوجود آورد، اگر بخواهد شاگردان را به تفکر و اندیشیدن و سخنرانی امور تمرین دهد ناگزیر باید از هر چیزی، فضائی را فراهم آورد که نیروی بحث و تفکر انسان را برمی‌انگیزد، و باید بآنان تفهیم کند که در محیط زندگانی آنان، حوائج و نیازها و کمبودهایی وجود دارد که تأمین و جبران آنها جز با اعمال فکر و بکار انداختن آن میسر نیست



د- تهذیب عملی

سنت، عمل معصوم است. رفتار او در حدی است که شایستگی آنرا دارد که از آن لزوماً پیروی شود و الگوی شایسته‌ای باشد.

و چنانکه گذشت غریزه تشبیه و محاکات از بزرگترها یکی از نیرومندی‌های عوامل رفتار است که در حد نهائی در خردسالان و نوجوانان بچشم می‌خورد، چون کودکان سعی می‌کنند خود را همانند پدیده‌های محیط خود سازند، چنانکه حشرات ریز، هم‌رنگ گیاهانی هستند که از آنها تغذیه می‌کنند. لذا تربیت عوامل محیطی موثرتر از تربیت مدرسه‌ای و برنامه‌های تعلیمی است.

الگوهای که هم اکنون در اختیار ما قرار دارد، ثمره قرنیهائی است که دست بدست شده و به گونه‌ای که فعلاً "تلقی مینمائیم در دسترس ما قرار گرفته است. اگر چه پیشینیان مرده اند، ولی اعمال و رفتار آنها نمرده است. لذا هر کاری را که انجام میدهم و هر سخنی را که می‌گوئیم بلکه هر عملی را که می‌بینیم و یا گفتاری را که می‌شنویم، در طرز زندگانی ما اثر می‌گذارد، از همین جاها به اهمیت الگوهای

الگو و سرمشق، خود معلّم توانائی است بدون زبان و مرشد ناصحی است بدون بیان، و سرمشق مدرسه عملی انسان می باشد که با زبان تواناو رسای بی زبانی، تعالیم خود را در نفوس راسخ نموده و آنرا آویزه افهام قرار میدهد، همانطور که یادآوری کردیم: مردم نیز قهراً "از راه چشم بیش از گوش می آموزند و امور را فرامی‌گیرند به عبارت دیگر: آنچه در برابر دیدگان انسان قرار دارد اثر بخش‌تر و آموزنده تر از حقایقی است که به گوش میرسد و یا خوانده میشود، تعلیم عملی، نافع‌تر از تعلیم با گفتار است. ارشاد با گفتار صرفاً "ارائه طریق می‌کند. ولی عمل و الگوی بی‌زبان، انسان را در مسیر هدف قرار میدهد. بهترین پند و نصیحت این است که بگوئیم: **أَفْعَلْ كَمَا أَفْعَلُ** آنگونه که من انجام میدهم تو عمل کن، چنانکه رسول خدا (ص) از راه تعلیم عملی، دیگران را در مسیر انجام تکلیف قرار میداد و مثلاً می‌گفت **صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي**: همانگونه نماز گذارید که من انجام میدهم. و نیز میدانیم یکی از مصادیق

در کاخ شهرها. حتی کشاورزی که در زمینی بسیار محدود و قابل اندازه‌گیری با وجب، کشت و زرع میکند میتواند در عمل خود الگو و سر-مشیقی برای دیگران باشد آنچنان که مالک، میلیاردها ثروت این توانائی را دارا است.

شاگرد خردسال و نوجوان چون به پایهای نرسیده است که بتواند شخصا "از شرائط تربیت اخلاقی مناسب و سنجیده کاملاً" برخوردار گردد و نیز الگوهای اخلاقی متفاوت و گوناگون و فراوانی که در برابر او قرار دارد - اعم از آنکه این الگوها از زندگان و یامردگان بشر رسیده باشد - لازم است تحت نظر معلمانی صالح و پرورشکارانی شایسته از لحاظ اخلاقی - که مورد علاقه و احترام هستند - بسر برد. - چگونگی شاگردان بی درنگ وبدون ارزیابی، از اعمال آنها افشا می کنند و از آنها رفتار طبیعی و روشهای مختلف مدرسدای رافرمانی گیرند. و این اخذ از شاگرد و عطا از معلم، برطبق قانون محاکات و تقلید فہرا" و ناگزیر انجام می شود.

شایسته پی می بریم که عامل مهمی برای تهدیب و انگیزه‌ای سازنده ولی در عین حال بدون زبان - است.

بهترین میراثی که نیاکان ما بجای گذاشته اند سیره صالحه و "اسوه حسنه" است. لذا معلمان نمیتوانند تنها با توسل به گفتار، شاگردان خود را به رفتار نیک رهنمون گردند مگر آنکه با رفتار و عمل، گفتار خود را تأیید کنند. امام صادق (ع) می فرماید:

" کونوا دُعَاةَ النَّاسِ بِاعْمَالِكُمْ و لا تَكُونُوا دُعَاةَ بَالسُّنَّتِكُمْ " ۱

مردم را با رفتار خود به حق رهبری کنید، نه با زبان خویش.

یعنی برای ما کافی نیست که بگوئیم چنین و چنان کنید، بلکه بر ما لازم است. بیش از آنکه بگوئیم - دست بکار گردیم.

هر کس میتواند الگو و سرمشق شایسته‌ای برای دیگران - در هر زمان و مکان و هرگونه شرائط زندگانی - باشد: در کوخ مزارع و روستاها، و با

